

جنگ آینده

فصلنامه مطالعات بسیج، سال هشتم، شماره ۲۷ و ۲۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۴

رابرت ا.ج. اسکیلز، جنگ آینده، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۴، ۳۹۰ صفحه

مقدمه

غیرممکن بودن پیش‌بینی آینده و عدم قطعیت این موضوع بر تعداد فرضیه‌هایی که برای تفکر آینده لازم است می‌افزاید. بنابراین، تمامی مطالعات در خصوص آینده در واقع نوعی گمانه‌زنی هستند.

همچنین برای نگاه به آینده باید گذشته را نیز در نظر گرفت؛ زیرا «حال»، لبه پیشین «گذشته» و نیز خط عزیمت «آینده» است. میراث گذشته همراه ماست و ما در رویارویی با مشکلات زمان حال به‌طور روزمره با این میراث دست و پنجه نرم می‌کنیم. در نظر گرفتن گذشته به لحاظ عقلایی ما را از تفکر آزادانه در مورد آینده باز می‌دارد؛ اما نادیده گرفتن یا کنار نهادن گذشته نیز تفکر در مورد آینده را لاجرم به زباله‌دان «عدم اطمینان» می‌افکند.

آنچه به لحاظ نظامی باقی مانده، بیانگر سه میراث اصلی است: ناپلئون، انقلاب صنعتی، فن‌آوری نوین.

اول: میراث ناپلئونی؛ یعنی مشاهدات ژومینی و کلازویتس، همراه با تجربه منحصربه‌فرد در دوره پس از ناپلئون، مجموعه‌ای از تدابیر نظامی مشتمل بر استفاده

گسترده از نیروهای نظامی اجباری در زمان اضطرار را به دست می‌دهد. نیروهایی که انگیزه اولیه آنها نابود کردن زیرساختها و نیروهای نظامی دشمن است که عمدتاً با تعداد بسیار سربازان، یگانها و سیستمهای تسلیحاتی انجام می‌شود.

دوم؛ فرآیندهای سیستمیک انقلاب صنعتی موجب تقویت باور ما به ارتشهای انبوه و مسلح کردن کشور شده، ابزارهای مادی را برای نبرد نهایی؛ یعنی انهدام و تسلیم بدون قید و شرط دشمن فراهم می‌کند.

سوم؛ فن‌آوری نوین که در قرن نوزدهم و با سلاحهای انفرادی خان‌دار آغاز و تا نصب سلاحهای هسته‌ای بر روی موشکهای بالستیک قاره‌پیما در قرن بیستم پیش رفت، تدابیر مورد بحث را محقق ساخت.

واقعیت‌های مربوط به قدرت متعارف شوروی در دوره پس از جنگ جهانی دوم که سلاحهای هسته‌ای را نیز شامل می‌شد، نشان داد که برای پیروز شدن دیگر نمی‌توان صرفاً بر قدرت آتش و نیروهای انبوه برنامه‌ریزی کرد. پس از آن، سلاحهای "هسته‌ای" نصب شده بر روی موشکهای بالستیک قاره‌پیما، نبرد مبتنی بر انهدام دشمن را به یک جنگ سرنوشت‌ساز (Armageddon) بالقوه گسترش داد که افراد زیادی نمی‌توانستند از آن جان سالم به در برند و برنده‌ای نیز نمی‌توانست داشته باشد. بنابراین، مفهوم جنگ محدود (Limited War) - چیزی کمتر از آرماگدون - طی جنگهای کره و ویتنام ظاهر شد.

"جنگ محدود"، سؤالهای غیرقابل اجتنابی را مطرح کرد: در این جنگ، کدام اهداف سیاسی دنبال می‌شوند؟ معنای پیروز شدن چیست؟ پیروزی چگونه حاصل می‌شود و چه بهایی را باید برای آن پرداخت؟

فروپاشی سیاسی اتحاد شوروی، پایان جنگ سرد، بروز عدم قطعیت‌های بعدی در خصوص آینده نظامی و سیاسی روسیه و رشد نظامی‌سازی مناقشات (با سلاحهای مدرن) در جهان سوم، به ویژه در خاورمیانه، از جمله عواملی بودند که به اهمیت سؤالهای مربوط به "جنگ محدود" می‌افزودند؛ زیرا در آن زمان به علت نبود احتمال رویارویی ابرقدرتها آن‌گونه که در دوره جنگ سرد وجود داشت، محدودیتهای سیاسی بسیار کمتری در ارتباط با رویاروییهای ناشی از جنگ محدود وجود داشت. این دعوت آشکاری بود برای

بازگشت به سیاستهای سیاسی - نظامی ملی اولیه در یک جهان کاملاً تغییر یافته. کتاب حاضر در مورد آینده عملیاتهای نظامی در سالهای آغازین قرن بیست و یکم به رشته تحریر درآمده است. هدف این کتاب پیشبینی آینده نیست، بلکه تفکر در مورد چگونگی هدایت عملیاتهای نظامی به عنوان ابزاری برای اعمال سیاست آمریکا در جهان است. جهانی که در آن دیگر امکان رویارویی شدید هسته‌ای و متعارف بین ابرقدرتها به عنوان مشخصه جنگ سرد وجود ندارد؛ جهانی که در آن، محدودیتهای غیرمستقیم ناشی از چنین رویارویی نیز وجود ندارد؛ محدودیتهایی که در عمل نه تنها اصول حاکم بین ابرقدرتها، بلکه تمامی روابط سیاسی - نظامی جهان را تحت تأثیر قرار می‌دادند.

بیشتر مقالات کتاب، تلاشی است برای تعریف برخی مفاهیم عملیاتی که ممکن است برای اجرای این نوع استراتژی به کار گرفته شوند. همه سؤلهایی که در مورد جنگ محدود بدان اشاره شد کاملاً بیجا و متناسبند و هدف اصلی آنها کاوشی در مورد آینده دور و ترسیم فضای جنگ پس از سال ۲۰۱۰ است تا با ارائه و فراهم ساختن چشم‌انداز لازم، نوع تجهیزات و ساختارهای جدیدی را که نیروی زمینی ارتش آمریکا در آینده به آن نیاز دارد، پیش‌بینی کند.

به اعتقاد نویسنده، ارتش آمریکا در حال حاضر برخلاف دوره‌های پیشین، این بار با تهدیدهای روشن و مشخصی روبه‌رو نیست. بنابراین مشکلات نوآوری و انطباق که سازمانهای نظامی را در دو قرن گذشته احاطه کرده‌اند، ابهامات و عدم قطعیت‌های بیشتری ایجاد می‌کنند. ارتش دهه ۱۹۳۰ آمریکا با تهدیدهایی در اقیانوس آرام و اروپا مواجه بود که می‌توانست طرحهای عملیاتی لازم را برای مقابله با آنها طراحی کند، در حالی که نیروهای نظامی این کشور نمی‌دانند که با چه کسانی، در چه زمانی و حتی در کجا خواهند جنگید.

به‌زعم نویسنده، نیروهای نظامی آمریکا در طول تاریخ این کشور هیچ‌گاه برای جنگ بعدی آمادگی نداشته‌اند. بخشی از این مشکل از عواملی ناشی می‌شود که خارج از کنترل آنهاست؛ از یک سو، سیاست آمریکایی‌ها به لحاظ کند بودن در پاسخ به چالشهایی که از سوی دشمنان خطرناک تحمیل می‌شود کاملاً مشهور است و از سوی دیگر، مؤسسات نظامی آمریکا به هنگام شروع جنگ به‌طور تعجب‌آمیزی در ارزیابی آمادگی خود

خوش بین بوده‌اند. مسلماً آمریکا در هر یک از جنگهای عمده‌اش از عامل زمان به عنوان یک موهبت بهره گرفته تا نارساییهای آشکاری را که نبردهای اولیه‌اش داشته است، جبران کند. ممکن است آمریکا در قرن ۲۱ موهبت "زمان" را در اختیار نداشته باشد.

جنگ خلیج فارس را می‌توان به عنوان یک پدیده غیرعادی در میان جنگهای آمریکا تلقی کرد. فرماندهان نظامی در خصوص تلفاتی که ممکن بود با وقوع جنگ متحمل شوند، کاملاً بدبین بودند. گرچه نیروهای نظامی آمریکا در نهایت با یک حمله برق‌آسا که مرحله زمینی آن کمتر از ۱۰۰ ساعت طول کشید، عراقی‌ها را در هم شکستند؛ اما سهل‌الوصول بودن این پیروزی ممکن است نتایج خطرناکی به همراه آورد. در حال حاضر این عقیده که صرف فن‌آوری و قابلیت‌های حمله از دور، به نیروهای نظامی آمریکا امکان می‌دهد تا در یک جنگ راحت و قاطع با تلفات اندک وارد شوند، در مقابل تجارب طولانی تاریخ نظامی قرار گرفته است. این امیدهای واهی نتیجه مستقیم "بیماری پیروزی" هستند که بلافاصله پس از جنگ خلیج فارس شایع شد. به اعتقاد نویسندگان اگر قرار باشد نیروهای نظامی آمریکا با شیوه‌ای مؤثر اقدام به نوآوری کنند، نباید گزارشهای رسانه‌های خود را در مورد این جنگ باور کنند.

مؤسسه‌های نظامی در دوره‌های زمانی حدفاصل جنگها، به‌ویژه در دوره تحولات فن‌آورانه، همواره مشکلاتی در زمینه انطباق و نوآوری داشته‌اند. فاجعه جنگ جهانی اول نمونه بسیار خوبی در این زمینه است.

این عقیده نوظهور در جامعه دفاعی فعلی آمریکا در حال شکل‌گیری است که قابلیت‌های و جایگاههای پیشرفته، اجزای جدایی‌ناپذیر فرآیند آمریکا در طرح‌ریزی نیروهایش برای جنگ در قرن جدید محسوب می‌شوند. هرچند که این رویکرد ممکن است طرح‌ریزی دفاعی را تا حد زیادی تسهیل کند، اما نیازهای نیروی آمریکا را در جنگهای آینده تأمین نمی‌کند. این قابلیت‌ها صرف‌نظر از چگونگی تأثیرشان بر مهندسين یا استراتژیستها، در عمل ممکن است برای جنگ آینده مناسب نباشند و حتی علاوه بر نامناسب بودن، ممکن است وضع را نیز بدتر کنند؛ زیرا بودجه‌ای که برای قابلیت‌های فن‌آورانه‌ای مؤثر صرف می‌شوند، به شکل بهتری می‌توانند برای سایر سیستمها و قابلیت‌ها هزینه شوند. فن‌آوری در نهایت تنها یک ابزار است؛ ابزاری که برای گسترش طرحهای

منسجم و هوشمندانه عملیاتها مفید است، اما برای نیروهای آموزش ندیده‌ای که به لحاظ ذهنی آماده نیستند، هیچ فایده‌ای ندارد. برای حصول اطمینان از تحقق نوآوریهای پویا در قرن جدید باید آینده جنگ را در این قرن به‌طور جدی مورد توجه و تفکر قرار داد.

صرف‌نظر از اینکه ارتش آمریکا چه رویکردی در قبال نوآوری اتخاذ می‌کند، به احتمال قریب به یقین، جنگ آینده آمریکا را غافلگیر می‌کند. سازمانهای نظامی آمریکا ممکن است برای اشکال دیگری از جنگ در مناطق دیگر کاملاً آماده شده باشند. به قول عمر برادلی (Omar Bradley)، این جنگ ممکن است جنگی نامناسب، در مکان و زمان نامناسب باشد، ولی به هر حال رخ خواهد داد و ارتش آمریکا مجبور خواهد شد نه به میل خود، بلکه به اقتضای شرایط در آن درگیر شود.

مؤلف معتقد است اگر نمی‌توان پیش‌بینی کرد که جنگ آینده در کجا رخ می‌دهد و یا شکل آن چگونه خواهد بود، در عوض مواردی وجود دارد که نیروهای نظامی آمریکا در این سالهای آغازین هزاره جدید می‌توانند برای آنها آماده شوند. باید ذهن نسل بعدی فرماندهان نظامی را برای رویارویی با چالشهای میدان نبرد مهیا ساخت. این آمادگی روانی از هر فن‌آوری جادویی دیگری که ممکن است در هنگام جنگ به ذهن نیروهای آمریکایی خطور کند، مهم‌تر است.

در مقالات این کتاب، موضوع نیروی متوازن در جنگ آینده، مورد بحث قرار گرفته است. این امر با طرح "دیدگاه مشترک ۲۰۱۰" تقویت می‌شود که برای ایجاد توازن میان دو مؤلفه آینده مهم جنگ مشترک متصور است؛ یعنی "حملات دقیق" و "مانور برتر". به زعم نویسنده، اگر کسی به جای گفته‌های ما به عمل ما بنگرد، درمی‌یابد که موضوع توازن کاملاً زیر سؤال است. امروز ما می‌توانیم با دقت حمله کنیم و این قابلیت را با عملکرد در جنگ خلیج فارس و پس از آن نشان داده‌ایم. اما نمی‌توانیم با همان دقت و یا با سرعتی که لازمه یک میدان جنگ بسیار وسیع با تأثیرات بسیار کشنده‌تر است، اقدام به مانور کنیم. مشکل‌تر از آن، درک این نکته است که ما به احتمال قوی نمی‌توانیم دست به مانور بزنیم و در عین حال تضمین کنیم که تمام سعی و تلاش خود را برای کاهش میزان تلفات جانی به عمل آورده‌ایم. بنابراین به‌طور مداوم با دو راهکار ضد و نقیض مواجهیم: از هوا با دقت حمله کنیم و به نتیجه‌ای دست پیدا نکنیم، یا نیروهای زمینی خود را وارد

صحنه کنیم تا نتیجه را تضمین نماییم و در عین حال خود را در معرض تلفات غیرضروری قرار دهیم. این موضوع زمانی مشکل سازتر می شود که آینده قابل برنامه ریزی را مجسم کرده، ببینیم که برنامه های قدرت آتش، به ویژه هواپیماها و پایگاههای پشتیبانی رزم هوایی بر برنامه های اکتساب سخت افزار آینده سلطه یافته اند.

سازمان محتوایی

- کتاب "جنگ آینده" در هفده فصل با عناوین زیر تدوین شده است؛
- ۱- سرعت و قدرت دو عامل اساسی در شیوه جنگ نوین آمریکا؛
 - ۲- دوره های جنگ؛
 - ۳- آمادگی برای جنگ در قرن بیست و یکم؛
 - ۴- دشمنان تطبیق پذیر: مقابله با تهدید استراتژیکی بعد از سال ۲۰۱۰؛
 - ۵- مانور در جنگهای قرن بیست و یکم با شمشیر دولبه؛
 - ۶- از کره تا کوزوو: ارتش آمریکا چگونه یاد گرفت در جنگهای محدود "عصر دقت" بجنگد؛
 - ۷- برخورد دیدگاهها: تعیین شکل و اندازه نیروها در محیطی با بودجه محدود؛
 - ۸- نیروهای زمینی آمریکا: آمادگی برای چالشهای امنیتی فردا؛
 - ۹- آغاز عصر جدید جنگ: پیش به سوی قابلیتهای توسعه یافته مانور؛
 - ۱۰- گزارش سالانه به رئیس ستاد نیروی زمینی در حدود پروژه نیروی زمینی آینده؛
 - ۱۱- نیروی زمینی آینده: پیوند هنر، علم، و فن آوری تا سال ۲۰۲۵؛
 - ۱۲- رویکرد غیرمستقیم: نیروهای نظامی آمریکا چگونه می توانند از افتادن در دام جنگ شهری آینده اجتناب کنند؛
 - ۱۳- کشمکش روسیه با چین: پیامدهای جنگ آینده؛
 - ۱۴- عامل دوام ائتلافها اعتماد است نه فن آوری؛
 - ۱۵- اعتماد بیش از فن آوری، قابلیت تعامل را تضمین می کند؛
 - ۱۶- آمریکا به تنهایی نمی تواند جنگ را پیش ببرد؛
 - ۱۷- اروپا به عنوان پایگاه استراتژیک استقرار نیرو برای عملیات ثبات سازی در قرن بیست و یکم.

نویسنده در **فصل اول** به سرعت و قدرت به عنوان دو عامل اساسی در شیوه جنگ نوین آمریکا پرداخته و چنین نتیجه گرفته است که اگر نخواهیم هزینه زیادی برای پیروز شدن پردازیم، باید در رسیدن به آن سریع عمل کنیم. پروژههای آینده تنها در صورتی به دست می‌آید که بتوانیم به سرعت خود را به منطقه مورد نظر رسانده، توان آن را داشته باشیم که با ایجاد توازن بین قدرت آتش و مانور، دشمن را در هم کوبیده، قاطعانه به جنگ پایان دهیم.

ماهیت جنگ همچون سایر رفتارهای پیچیده و جمعی انسانی به آهستگی تغییر می‌کند. درک دوره‌های تغییر جنگ مشکل است، اما از آن مشکل‌تر، پیش‌بینی این تغییرات است؛ چرا که برخلاف سعی و تلاش گسترده‌ای که در امور مالی، پزشکی یا حقوق صورت می‌گیرد، تجربه جنگ واقعی همیشه رخ نمی‌دهد؛ چون جنگ را معمولاً نمی‌توان همیشه تجربه کرد. سربازان برای کسب تجربه لازم در مورد جنگ باید بر تجربیات گذشته تکیه کنند.

نویسنده در **فصل دوم** با هدف درک دوره‌های جنگ؛ دوره‌ها و الگوها، میزان کشندگی و قابلیت مانور، بازگشت به مانور، آگاهی از فضای نبرد و آزمایش و نوآوری را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

آمادگی برای جنگ در قرن بیست و یکم، انگیزه بحث در **فصل سوم** است. به اعتقاد نویسنده، سیاست نظامی آمریکا به یک معنا همچنان در جدالی حل‌نشده میان تاریخ و فن‌آوری گرفتار است؛ میان کسانی که گذشته را یک آغاز می‌دانند و کسانی که گذشته برایشان هیچ مفهومی ندارد. بدین ترتیب بحث و مجادله امروز ما در مورد ساختار مطلوب نیروهای نظامی آمریکا و در نهایت در مورد ماهیت جنگ آینده است. گستره این بحث نیز فراتر از آن است که صرفاً بدانیم به چه سلاحهایی باید مجهز شویم و یا از کدام قابلیت باید بهره جوییم. درون‌مایه‌های این بحث نیز که به ندرت بررسی می‌شود اساساً دیدگاههایی است که به صورت متناقض در مورد ماهیت جنگ بیان می‌شود، درباره اینکه چه شرایطی پیروزی یا شکست را رقم می‌زند - در واقع؛ چگونه باید این مفاهیم را تعریف کرد - و سرانجام اینکه هدفی که ما به خاطر آن ابزار نظامی را در اولویت قرار داده‌ایم، کدام است؟

در قاموس کسانی که به شکلی افسار گسیخته بر فن آوری تکیه می‌کنند، "جنگ" هر چند به صورت نامنظم، پدیده‌ای است قابل پیش‌بینی؛ "شکست" صرفاً تحلیل هزینه نسبت به سود است و "کارآیی" هر قابلیت نظامی در نهایت محاسبه اهداف منهدم شده و تلفات جانی وارده است. اماتاریخ، تصویری کاملاً متفاوت ترسیم می‌کند. جنگ واقعی به صورت ذاتی یک پدیده ناپایدار است که در آن عواملی نظیر شانس، اصطکاک و محدودیتهای ذهنی انسانها در شرایط سخت، تا حد زیادی توانایی ما را برای پیش‌بینی نتایج محدود می‌سازد؛ پدیده‌ای که در آن، "شکست" هر مفهومی که داشته باشد باید اولین عاملی باشد که ذهن طرف شکست خورده را به خود مشغول می‌سازد؛ پدیده‌ای که در آن هدف نهایی قدرت نظامی آن است که اطمینان یابد در صورت وقوع رویارویی مسلحانه، یک نتیجه سیاسی روشن و قطعی حاصل شود.

چنین دیدگاهی در مورد جنگ، اهمیت فن آوری را نادیده نمی‌گیرد، بلکه به این نکته اذعان می‌کند که فن آوری تنها یکی از عوامل عدیده‌ای است که روند اجرای عملیات نظامی و نتیجه آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ تأثیری که با ماهیت، گستره و مقیاس درگیری، ویژگی و اهداف نیروهای درگیر، قضاوت افکار عمومی محلی، داخلی و بین‌المللی و بالاتر از همه، مسائل سیاسی مورد مناقشه تعدیل می‌شود. پذیرش این واقعیت که جنگ، به ذات غیرقابل پیش‌بینی است، ما را بر آن می‌دارد که بر هیچ قابلیت به عنوان تنها عامل موفقیت تکیه نکنیم و تلاش کنیم قابلیت چندمنظوره بودن نیروهایمان را به حداکثر رسانده، عملیات نظامی را با شرایط و مقتضیات خاص هر درگیری مطابقت دهیم.

نیروهای نظامی آمریکا در قرن بیست و یکم باید از تمامی برتریهایی که نبوغ فناوری ما می‌تواند برایمان فراهم کند، به بهترین وجه استفاده کنند. عوامل اصلی شکست یا پیروزی نظامی هنوز هم بیانگر این مطلب است که جنگ دست‌کم تا زمانی که برای انجام آن از روشهای موقت و گذرا استفاده می‌شود، دارای ماهیتی ثابت و ماندگار است. سرانجام اینکه سرنوشت جنگ آینده آمریکا همانند جنگهای گذشته‌اش و صرف نظر از نتیجه نهایی آن، به احتمال قریب به یقین با عملیات زمینی رقم می‌خورد.

فصل چهارم کتاب ذیل عنوان “دشمنان تطبیق‌پذیر”، به چالش‌های پیش‌روی برتری نظامی آمریکا می‌پردازد. این برتری نظامی حاصل توانایی این کشور در تبدیل توان صنعتی و دانش فن‌آورانه‌اش به مزیت‌های مؤثر میدان جنگ بوده است؛ مزیت‌هایی که به‌طور فزاینده‌ای در استفاده دقیق از قدرت کُشنده‌گی انفجاری نمود پیدا کرده است. با این حال، مدت نیم قرن برای تداوم یک شیوه جنگ، زمان درازی است، آن هم در شرایطی که شیوه‌های جنگی دیگری نیز در مقابل یا در رقابت با آن وجود نداشته است. این مسئله از یک چالش واقعی خبر می‌دهد، چالشی که از شعار امروز پنتاگون؛ یعنی “جنگ نامتقارن”، بسیار خطرناک‌تر و مؤثرتر است. به هر حال، دشمن خلاق و پویا به ناگزیر نوعی شیوه جنگی را انتخاب می‌کند که بتواند از طریق آن بر وابستگی ما به قدرت آتش دقیق فایق آید. به زعم نویسنده، تنها چیزی که یک حریف خلاق و پویا نیاز دارد تا بتواند شیوه جنگی‌ای ابداع کند وابستگی آمریکا به علم جنگ و کاربرد قدرت آتش دقیق را با شکست مواجه سازد، “زمان” است.

عناصر ثابت و متغیر جنگ و اندازه، شکل و الگوی میدان رزم در قرن بیست و یکم موضوع بحث **فصل پنجم** کتاب است.

موضوع اصلی **فصل ششم** کتاب، پیروزی در جنگ محدود با صرف هزینه‌های محدود است. به زعم نویسنده، بررسی اجمالی تاریخ اخیر به صراحت به ما می‌گوید که پیروزی در جنگ‌های محدود با صرف هزینه‌ای محدود، حاصل نیم‌قرن تجربه و شرکت در جنگ‌هایی واقعی بوده است؛ جنگ‌هایی که سرآغاز آنها جنگ کره بود، گرچه ضرورت آماده بودن برای شرکت در یک جنگ تمام‌عیار علیه شوروی (سابق)، در گذشته موجب شد که نتوانیم به شکلی مؤثر این درس را در دکتترین جنگی خود جای دهیم. جنگ کوزوو یک اعلام بیدارباش بود. جنگ سرد تمام شده است و هنوز با هم‌وارد نظامی عمده دیگری که بتواند منافع ملی حیاتی ما را تهدید کند روبه‌رو نیستیم. اما رویدادهای اخیر و از جمله جنگ کوزوو به ما می‌گوید که درگیر شدن در جنگ‌های کوچک برای منافع نه چندان حیاتی، همچنان یکی از چالش‌های ماست. ما باید نگاه خود را به این نوع درگیریها اصلاح کنیم و برای پیروز شدن در آنها دکتترینی را انتخاب کنیم که بر تجربه عملی مان استوار باشد. در خاتمه این فصل تدابیر پیشنهادی برای

جنگ، ماوری در دور جدید جنگهای محدود در "عصر دقت" ارائه شده است.

فصل هفتم به برخورد دیدگاههای مختلف نیرویهای سه گانه ارتش در مورد ماهیت جنگ آینده و تعیین شکل و اندازه نیروها در محیطی با بودجه محدود پرداخته است. آمادگی نیروی زمینی آمریکا برای چالشهای امنیتی فردا موضوع بحث **فصل هشتم** است. به اعتقاد نویسنده، رهبران آمریکا باید انتظار رویارویی با انواع چالشهای امنیتی جهانی را داشته باشند. برخی از این درگیرها آن چنان شدید خواهند بود که می توانند موجودیت و بقای ملی ما را به مخاطره اندازند. به علاوه، آمریکا باید آماده روبرو شدن با برخی قدرتهای منطقه‌ای باشد. در برخی موارد، رفع این تهدیدهای منطقه‌ای با استفاده از قدرت نظامی امکان پذیر است.

نیروی زمینی بر اساس یک استراتژی جدید، برای روبرو شدن با چالشهای امنیتی آینده آماده می شود؛ استراتژی ای که نیروی زمینی را از تکیه بر نیروی سنگین استقرار مقدم (Forward-Deployed Force) به نیرویی تبدیل می کند که بیشتر بر اعزام نیروی سبک و سریع تکیه خواهد کرد. دسترسی نامحدود به اطلاعات به عنوان مشخصه نیروی قرن ۲۱ (Force XXI) همگام با سرعت فیزیکی "نیروی زمینی آینده" افزایش می یابد. این قابلیتهای جدید همراه با نیروهای کاملاً آموزش دیده و کیفی، در هر دو بخش فعال و احتیاط، نیروی زمینی آمریکا را قادر خواهد ساخت تا در قرن بیست و یکم نیز همچنان به لحاظ استراتژیکی قدرت زمینی برتر جهان باشد.

فصل نهم به آغاز عصر جدید پرداخته است. در این فصل با پرداختن به عصر اطلاعات و رابطه میان پیشرفت فن آوری و روشهای جنگ، تغییرات ناشی از عصر اطلاعات را در جنگ مدرن مورد بحث و بررسی قرار می دهد و چنین نتیجه گیری می کند که: اینکه امروز باید قابلیتهای فردا را ترسیم کنیم، امری گریزناپذیر است. رمز پیروزیهای آینده در صورتی آشکار می شود که در دهه آینده ابتکار و نوآوری را ترویج کرده، از تجربیات علمی پشتیبانی کنیم. مسیر آینده نیروی زمینی را در صورتی می توان تصویر کرد که ساختار، دکترین و مفاهیم جدیدی مورد مطالعه قرار گیرد. پیروزی قطعی در سال ۲۰۲۵ را می توان تضمین کرد به شرط آنکه این فرض را بپذیریم که دوره مربوط به عصر صنعتی به سرعت در حال گذر است و ما صرفاً شاهد آغاز جنگ

عصر اطلاعات هستیم.

فصل دهم کتاب به گزارش پروژه نیروی زمینی آینده اختصاص دارد، پروژه‌ای که در فوریه ۱۹۹۶ از سوی رئیس ستاد نیروی زمینی و فرماندهی دکترین و آموزش (TRADOC) آغاز شد تا رهبری نیروی زمینی با کمک آن بتواند نیازمندیهای آینده این نیرو را ترسیم کند. مشخصه پروژه مزبور این است که با فرآیند تغییر نیروی زمینی قرن بیست و یکم (Army XXI) مرتبط بوده، برنامه‌های تحقیق و توسعه نیروی زمینی آینده را به پیش می‌برد.

به تصویر کشیدن نیروی زمینی آینده مستلزم فرآیندی است که بتواند ماهیت جنگ در قرن حاضر و نیز سیر تکامل نیازمندیهای امنیت ملی آمریکا را تشریح کند. به همین منظور، در پروژه نیروی زمینی آینده، مطالعات وسیعی در مورد جنگ آینده انجام شده تا اموری را که برای توسعه نیروی زمینی آمریکا حیاتی است تنظیم کرده، در چارچوب مناسبی برای الحاق به برنامه‌های توسعه رزمی فرماندهی دکترین و آموزش در اختیار فرماندهی ارشد نیروی زمینی قرار دهد. این مطالعات به لحاظ زمانی بر سال ۲۰۱۰ و پس از آن متمرکز بوده، ولی به این دوره زمانی محدود نمی‌شوند.

نیروی زمینی آینده موضوع بحث **فصل یازدهم** است. به اعتقاد نویسنده سرعت، اطلاعات و درسهای تاریخ جنگ و فرآیند پیوند فن آوری و هنر نظامی، مبنایی را تشکیل می‌دهند که بر اساس آن می‌توان قابلیت‌های جنگی نیروی زمینی را تا سال ۲۰۲۵، پشتوانه علمی و فن‌آورانه این قابلیت‌ها و نیز اقداماتی که درک این قابلیت‌ها را برای نیروی زمینی میسر می‌سازند به تصویر کشید.

اخیراً رواج مجدد تمایل به جنگ شهری موجب شده است که توان فکری و سرمایه‌های مالی شدیداً به این سو کشیده شده و در راستای بهره‌برداری از علاقه موجود به این شکل ناآشنا از جنگ صرف شود. این بار نیز طبق معمول روش تحقیق و بررسی آمریکایی، شاهد جهشی بسیار سریع در مورد جنبه‌های ذهنی تر جنگ در مناطق شهری و نیز سلاحها و تاکتیکهای مورد نیاز برای جنگهای "کوچه به کوچه" و "خانه به خانه" هستیم.

فصل دوازدهم کتاب به موضوع جنگ شهری پرداخته و راههای اجتناب از آن را

مورد بررسی قرار داده است.

منازعات روسیه با چین و پیامدهای استراتژیکی آن، موضوع **فصل سیزدهم** کتاب است.

آمریکا در اکثر جنگهای نوین به عنوان عضوی از یک ائتلاف جنگیده است. بنابراین، ممکن است فرماندهان نظامی این کشور در تمامی طول خدمت خود با چالش سازماندهی و رهبری ائتلافها دست و پنجه نرم کنند. قابلیت استفاده متقابل از تجهیزات و قابلیت تطبیق دکترین و رویکردهای عملیاتی، چالشهای مهمی را بر هر ائتلافی تحمیل می کنند. بسیاری نیز از مشکلات ایجاد توازن بین تأمین آماد، دکترین و آموزش در پیمان ناتو آگاهی دارند؛ اما تعداد کمی به چگونگی رسیدن به سطح قابلیت تعامل "ناتو" در یک ائتلاف اندیشیده اند. بر این اساس **فصل چهاردهم** به عامل دوام ائتلافها پرداخته است.

ناتو به عنوان یک ائتلاف برای عبور از سالهای آغازین هزاره جدید با چالش میانسالی روبروست. ناتو اگر بخواهد جسورانه در قرن بیست و یکم قدم نهاد باید سازوکارهای اعتمادسازی اش را تقویت کرده، در عین حال به دنبال قابلیت تعال فن آورانه نیز باشد. مسلماً این قابلیت تعامل، عامل مهمی است و باید همچنان به عنوان یک هدف اصلی سازمانی دنبال شود. البته تقویت حس اعتماد غیرملموس، مهم تر از هماهنگی ارتباطات فنی مشهود است. در نهایت، همین ارتباطات انسانی است که قابلیت تعامل مستمر سیاسی و نظامی "ناتو" را تضمین می کند. فصل پانزدهم به عامل و ابعاد غیرملموس اعتماد می پردازد.

فصل شانزدهم و هفدهم کتاب نیز به ترتیب، ضرورت ائتلافهای نظامی و اروپا به عنوان پایگاه استراتژیک استقرار نیرو برای عملیات در قرن ۲۱ را مورد بحث قرار داده است.